



چین و هنرهای اسلامی

زکی محمدحسن

ترجمه‌ی غلامرضا تهامی

انتشارات فرهنگستان هنر، ۱۳۸۴

زمانی که از چین سخن به میان می‌آید، مراد نوعی وحدت فرهنگی است که چین یادآور آن است. گروه‌های قومی مختلف ساکن در چین و از آن جمله اقوام مغول، در طی هزاران سال از هم متأثر شده و آنچه امروز فرهنگ چین نامیده می‌شود آمیزش این فرهنگ‌هاست. کاربرد صفت چینی (که اکنون رایج است) برای مردم و گروه‌های مختلف ساکن در این سرزمین اندکی غریب نشان می‌دهد، اما با توجه به اینکه وحدت این سرزمین و مردمان آن از زمان فرمانروایی دودمان چین و شیوه‌وانگ دی (۲۱۰-۲۲۱ ق.م) فراهم شد، منطقی است. بنابراین کاربرد لفظ چینی و هنر چینی را نیز در این راستا قرار داده و کتاب را از این زاویه نگاه می‌کنیم. سابقه‌ی ارتباط چین و دنیای اسلام را می‌توان به دوران حکومت خاندان تانگ رساند که از ۶۱۸ تا ۹۰۶ میلادی بر چین فرمانروایی می‌کردند. در منابع چینی نیز به نام اسلام و مسلمانان نخستین بار در اوایل قرن هفتم میلادی، توسط تاریخ‌نگاران چینی اشاره شده است.

آنچه کتاب حاضر در پی آن است بررسی روابط چین و خاور نزدیک در عصر اسلامی و مصنوعات چینی در شهرهای اسلامی در قرون وسطی و تقلید و تلاش مسلمانان برای شبیه‌سازی و فراگیری برخی اسلوب‌ها و روش‌های هنری و کاربردشان در آثار خود است. هم‌چنین وجوه شباهت میان هنرها و فنون خاور نزدیک و خاور دور مورد توجه قرار گرفته تا نشان داده شود که با تکیه بر این شباهت‌ها راه برای مبادله‌ی هنری هموار می‌شود.

در این میان این نکته قابل ذکر است که تأثیر فنون چینی در انواع آرایه‌ها و فرآورده‌های تزئینی به جز تزئینات ساختمانی بر بخش شرقی دنیای اسلام وجه نمایانی داشته است، چرا که بخش غربی عمدتاً با امپراتوری روم شرقی در ارتباط بوده و با اسلوب‌های هنری و فنی رایج در حوزه‌ی دریای مدیترانه آشنا بودند. به نظر می‌رسد تأثیر هنر و صنایع هنری چین همان گونه که مؤلف نیز به آن اشاره می‌کند، تنها در فرآورده‌های تزئینی پدیدار شد و هنر معماری چینی در معماری اسلامی تأثیرگذار نبوده است.

درواقع شاید پس از سقوط بغداد به دست مغولان هنرهای تزئینی اسلامی از هنرهای هلنی و بیزانسی فاصله گرفت و به هنرهای خاور دور نزدیک شد. بی‌تردید صفویان بستر مناسب‌تری برای فراگیری شیوه‌هایی که از خاور دور آمده بود، ایجاد کرده و آن را با ذوق و سلیقه‌ی ایرانی هماهنگ کردند. مؤلف معتقد است که نگارگران و نقاشان ایرانی در عصر اسلامی نگارها و نقوش چینی را به عنوان نمونه‌ای آرمانی می‌نگریستند و می‌کوشیدند از آنها تقلید و نمونه‌گیری کنند.

مؤلف بر صحت سهولت تلقی و آمیختگی هنر ایران و چین تأکید می‌کند، از آن رو که تأثیر شیوه‌های هنری چین بر هنر ایرانی به هماهنگی و همسازگی آنها با یکدیگر انجامیده است، اما بر این نکته نیز اشاره دارد که هنر ایرانی مغلوب هنر چینی نمی‌شود و توانمندی‌های خود را حفظ می‌کند. وی سهولت هماهنگی هنر ایرانی و چینی را در مقابل تأثیر مخرب فرهنگ غربی، از آن رو می‌داند که هنرهای اسلامی با هنرهای ممالک خاور دور دارای وجوه اشتراک هستند. به بیان دیگر روح و مایه‌ی هنرهای چینی به مراتب بیش از هنرهای غربی با روح هنرهای اسلامی نزدیکی داشته است. درواقع تأثیر از فرهنگ غربی، باعث شد که مسلمانان هویت خود را از دست دهند و به شیوه‌های هنری غربی دست نیابند.

نویسنده معتقد است که تأثیر هنرهای اسلامی از هنر چینی هنگامی رخ می‌دهد که هنرمندان چینی تا حدی از توجه کامل به پدیده‌های طبیعی و جانوری به انسان روی می‌آورند.

وی معتقد است گسترش آیین بودایی در قرن پنجم میلادی عامل مهمی در این دگرگونی بود، چرا که این آیین جدید به همراه آمیزه‌ای از هنر متأخر یونانی و هندی از آسیای میانه به چین راه یافته بود. از طرفی توجه به حسن خط و خوشنویسی نیز عامل مشترکی میان هنرهای خاور دور و خاور نزدیک بر شمرده می‌شود. کتاب به مباحث زیر پرداخته است:

روابط میان چین و خاور نزدیک، ظرایف چینی و هنرمندان چین در شرق اسلام، شیفتگی مسلمانان به مصنوعات هنری چین، نمودهای تأثیر چین بر صنایع و فنون اسلامی از جمله به کاغذ، سیمای مغولی، نادیده گرفتن تحریم صورتگری، شبیه‌سازی طبیعی در ترسیم اشکال جانوری و گیاهی، چهره‌نگاری (پرتره سازی)، نمایش حرکت و زنده‌نمایی در اشکال، رنگ‌های آرام‌بخش، اشکال هندسی چندضلعی، هاله‌ی شعله‌ای یا نوری، شکل ظروف، زینت کاری روی لاک و... اشاره کرد.

در پایان گفتنی است که تأثیر شیوه‌ها و اسلوب‌های چینی بر هنرها و فنون اسلامی، به هیچ وجه نشانه‌ی سلطه چین یا ناشی از حاکمیت افراد و عناصر دارای فرهنگ و تمدن چینی در بخش شرقی دنیای اسلام نبوده، بلکه گواه و گویای شیفتگی و دلبستگی مسلمانان و به ویژه مردم ایران به آن شیوه‌هاست. دلیل بر صحت این ادعا آن که، تأثیر هنر چینی بر هنرها و فنون ایرانی بیشتر در دوران‌هایی از تاریخ ایران نمایان می‌شود که روح ملی‌گرایی ایرانی شکوفایی و بالندگی بیشتری داشته است.